

روش شناسی دین



حسن یوسفی اشکوری

الف - آیا دین روش شناخت ویژه دارد؟

پیش از هر چیز باید دید که «دین» چیست و تعریف آن کدام است. شاید نتوان تعریف دقیق و جامع و مانعی از دین ارائه داد. معمولاً جامعه شناسان دین را به مثابه پدیده‌ای تاریخی و اجتماعی مجموعه‌ای از باورها، آرمانها، سنن و شعائری می‌دانند که ریشه در متافیزیک و عالم قدسی دارند. در این تلقی، مفهوم و تعین دیانت چنان گسترده است که اسطوره‌ها، افسانه‌ها، خرافه‌ها، و

حتی جادو، ادیان شرک و ابتدایی را هم شامل می‌شود. اما از نظر دینداران، که صرفاً از منظر ارزشی و درونی به دین می‌نگرند، دین عبارت است از مجموعه‌ای از ایمان و عقاید حق و تکالیف جمعی و فردی و ارزشهای اخلاقی که بر بنیاد پیش فرضی به نام «خدا» پدید آمده‌اند. در نظر دین باوران، دین امری است حق و درست و مفید که ریشه در آسمان دارد و هدف غایی آن رستگاری آدمی است در این جهان و یا در جهان آخرت.

اشاره:

مطلبی را که می‌خوانید پاسخ آقای

«بهاءالدین خرمشاهی» به دو

سئوال کتبی

فرهنگ توسعه

در مورد

«روش شناسی دین» می‌باشد.



بهاءالدین خرمشاهی

سئوال: روش شناسی خاص برای

شناخت و بررسی دین چیست؟

اصولاً روشها تابع نگرشها یعنی جهان

بینیها هستند. کسانی که قائل به اصالت

جامعه یا حرکات و رفتارهای اجتماعی

انسان هستند، دین را یک پدیده اجتماعی،

یک نهاد فرهنگی و تمدنی در جنب سایر

نهادها و پدیده‌ها می‌بینند. یعنی اگر کسی

اجتماع گرا و اصالت اجتماعی یا از آن

مقیدتر، اگر طرفدار اصالت جامعه‌شناسی

باشد، از نظر او «غیب و قدس» معنای

محصل و ملموسی ندارد. و بر عکس از نظر

یک فرد الهی، یعنی موحدی که تنها خداوند

را در طبیعت و تاریخ مؤثر یا مؤثر اصلی و

سلسله جنبان فراز و فرودها و رونق و

رکودها می‌شناسد، برای او تبیین اجتماعی و

جامعه‌شناختی بسیار مشکوک و غیر قابل

قبول است.

از سوی دیگر ادیان را هم از درون

می‌توان شناخت و هم از بیرون. اگر از

درون مطالعه کنیم با مسأله اعتقاد و ایمان و

احوال نفسانی متدینان مواجهیم؛ اگر از

بیرون بنگریم با آداب و رسوم. به یک تعبیر

می‌توان گفت ایمان یک مسأله درون نگرانه

است، ولی این که قطع نظر از منشأ

الهی‌اش، در هر حال جزو نهادهای

اجتماعی است، یک مسأله برون نگرانه

است.

برگردیم به سؤال شما آیا روش شناسی

خاصی برای شناخت و بررسی دین وجود

دارد؟ یعنی یک روش واحد و مقبول

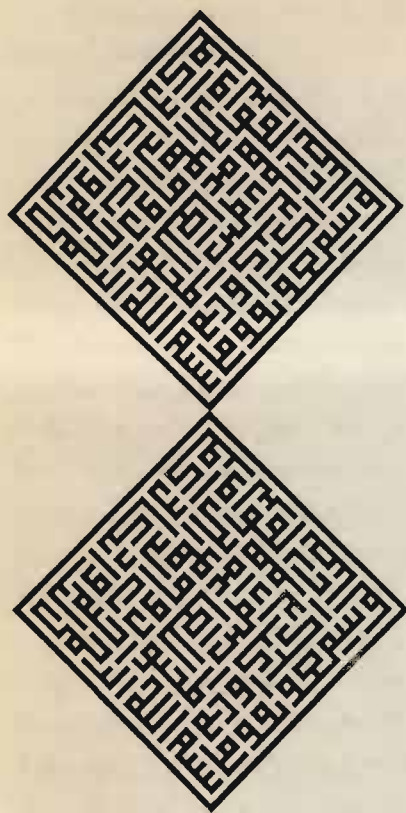
همگانی؟ گمان می‌کنم که وجود ندارد. البته

چنان که پیشترها گفته شد دین را از

منظرهای خاص و مختلف نگریسته‌اند و از

رهگذر این نحوه نگاه و مطالعه رشته‌هایی

چون روان‌شناسی دینی، جامعه‌شناسی دینی،



اما از نظر ما به عنوان مسلمان و با الهام از قرآن و دیگر منابع اسلامی، دین عبارت است از مجموعه‌ای از ایمان قلبی، عقاید نظری و احکام عملی حول محور توحید و بکنایه‌پرستی که از سوی خداوند از طریق وحی بر پیامبر به آدمیان عرضه شده است و هدف غایی آن فلاح و رستگاری انسانی و اخلاقی آدمیان در دنیا و آخرت است.

در سه تعریف یاد شده، محور مشترک آنکا و ابتدای دین به امر قدسی و متافیزیکی و به تعبیری خدا و یا خدایان است، چرا که اگر این مبنا حذف شود، دین بی معنی خواهد بود. اما در عین حال، تعریف جامعه‌شناسانه محض، مورد قبول هیچ دینداری نیست، زیرا، خرافه‌ها و جادو و امور غلط (در عقاید و یا شعائر) مورد قبول هیچ متدین نیست، هر چند که ممکن است که به واقع و عملاً در عقیده و عمل چنین انحرافی وجود داشته باشد. اما در تعریف دوم و سوم، به

رغم نزدیکی و اشتراک بیشتر، دو تفاوت مهم وجود دارد. یکی، «توحید» است و دیگری «وحی». در تعریف دوم، مشرکان و بت پرستان نیز در درون دین قرار می‌گیرند، اما در تعریف سوم، دینداران منحصراً با توحید تعریف و شناخته می‌شوند و دینشان نیز بر بنیاد وحی استوار است. در تلقی سوم (که فعلاً سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام را شامل می‌شود و ما آنان را ادیان توحیدی و حیانی می‌دانیم)، دیانت بدون توحید و وحی خدا از طریق پیامبران، اساساً بی معنی است و در واقع خارج از تعریف دین شمرده می‌شود. به ویژه قرآن یک دین بیشتر نمی‌شناسد و آن «اسلام» است که آدم تا خاتم را در بر می‌گیرد و منادیان آن پیامبران توحیدی و ابراهیمی بوده‌اند. منتها مسلمانان «نبوت» را به «نبوت عامه» و «نبوت خاصه» تقسیم می‌کنند و به دلیل قرار گرفتن اسلام در پایان دوران نبوت و حقانیت و جامعیت و

باستان‌شناسی دینی، و نیز رشته‌ای به نام فلسفه دین پدید آمده است. فلسفه دین بنا توجه‌پذیری و درجه عقلانیت و معقولیت و دعاوی دین، فی‌المثل مسأله مبدأ و معاد و وحی و معجزه و رستگاری، سروکار دارد و چهار چوبش بحث عقلی - فلسفی است.

حال این پرسش پیش می‌آید که آیا این روشها یا منظرهای چندگانه برای اهل دیانت یعنی دین ورزان و متدینان مقبول هست یا خیر؟ پاسخ این است که غالباً مقبول است. زیرا دین برای دین‌ورزان و مؤمنان، موضوع و متعلق عشق و عاطفه است، و با آن برخورد قلبی - عاطفی و به اصطلاح گرم و خونگرمانه دارد. اما دین و ایمان برای محققان و دین پژوهان مختلف المشرب، موضوع و متعلق تحقیق است و با آن برخورد عقلی - تحقیقی و سرد یا خونسردانه دارد. یا به تعبیر دیگر دین از درون یک معرفت مستقیم و اگر بتوان گفت «تجربی -

خداوند و یکی از فرشتگان بزرگ و مقرب، صاحب هويت و شخصیت است یا نه. او درباره جبرئیل تحقیق می‌کند و با وجود آنکه خودش اصولاً به وجود فرشتگان بی اعتقاد است، از اعتقاد مؤمنان به فرشتگان و به جبرئیل بحث می‌کند. یعنی جبرئیل فرهنگی را و فرهنگی را که قائل به جبرئیل است می‌کاود و تصویر و توصیف می‌کند. همین است که وقتی پرسشگر تلویزیون در یک مصاحبه، از یونگ روان شناس و روانکاو و بزرگ معاصر پرسید: آیا به خدا اعتقاد دارید؟ چنین جواب داد: او را می‌شناسم. این پاسخ دو پهلو، پدیدار شناسانه و طنزآمیز و اندکی آمیخته به لادریگری است. باری در قرن بیستم این روش یکی از محتاطانه‌ترین و جوابگوترین روشهای تحقیق فلسفی، یا همچنین در زمینه علوم انسانی و نیز دین پژوهی است. بزرگانی چون رودولف او تو صاحب کتاب مفهوم قدس یا امر قدسی، و

حالی» و خلاصه معرفت از نوع درجه اول است. اما دین از بیرون و دین پژوهی یک معرفت غیرمستقیم و «تحقیقی - مقالی» و خلاصه معرفت از نوع درجه دوم است. اولی خود معرفت است. دومی معرفت به معرفت.

یک شیوه یا مکتب جدید در مطالعه ادیان یا دین پژوهی، روش پدیدار شناسانه [= پدیدار شناختی] است که بیشتر در قرن بیستم رشد کرده است و نحوه پژوهش آن شبیه به فلسفه دین است. یعنی نه با «حاق واقع» بلکه با ظواهر و مظاهر واقع سروکار دارد. فی‌المثل یک پدیدار شناس دین، یا مؤلفی که از این دیدگاه بحث و تحقیق می‌کند، با مسأله حقیقت نفس الامری و نیز اعتقاد خود، کاری ندارد. یعنی فی‌المثل کاری به این ندارد که آیا روح القدس در فرهنگ مسیحی که کمابیش همان جبرئیل در فرهنگ اسلامی است، آیا به عنوان یک موجود مستقل آفریده

... به آن عقیده‌مند هستند و آن را «نبوت خاصه» می‌نامند.

اکنون باید دید که آیا ادیان به طور کلی روش ویژه‌ای برای شناخت عالم دارند. پاسخ به این سؤال مهم، نیازمند آشنایی و تحقیق کامل در تمامی ادیان است، اما می‌توان گفت که هر دینی (اعم از توحیدی و یا غیر توحیدی) به طور طبیعی و اجتناب ناپذیر، شناخت خاصی نسبت به جهان و به تعبیری به عالم و آدم دارد. زیرا، دین یک دستگاه فکری و مکتبی کامل است که از سه قسمت عمده تشکیل شده است. قسمت اول جهان بینی، قسمت دوم ارزشها و باید و نبایدهای ایدئولوژیک، و بخش سوم احکام عملی است.

در قسمت اول، جهان و عالم هستی از منظر هر دین تبیین و تفسیر می‌شود. در قسمت دوم، سیستم ارزشها شکل می‌گیرد که به طور طبیعی برآمده از جهان بینی و نحوه نگرش ویژه آن دین نسبت به هستی است. در

قسمت سوم، احکام عملی (اخلاقی، عبادی و یا اجتماعی) به تناسب سیستم ارزشها پدید می‌آید که ابزار تحقق ایدئولوژی هستند. بنابراین، هیچ دینی نمی‌تواند از نوعی شناخت و معرفت نسبت به عالم، تهی باشد. اما اگر «شناخت» را درک و فهم درست اشیا و کشف واقعیتها به وسیله ذهن بدانیم، روش شناخت عبارت خواهد بود از شیوه و یا ابزاری که آدمی را در شناخت و درک و فهم و اکتشاف واقعیت پدیده‌ها یاری می‌کند. این روش در ادیان و نیز در مکتبهای مختلف متفاوت است. یعنی هر دین و یا مکتبی ابزار معرفتی خاص دارد که از طریق آن به فهم جهان و نگرش به عالم و در نتیجه تفسیر هستی می‌پردازد.

غالباً این شیوه‌ها را به سه گونه تقسیم می‌کنند: ۱- شناخت علمی، ۲- شناخت فلسفی و ۳- شناخت عرفانی (البته از دیدگاهها و با ضوابط دیگر، طبقه بندیهای دیگر نیز در این باب وجود دارد). شناخت

علمی (البته با توجه به تعریف رایج علم)، عبارت است از معرفت و شناخت اشیا از طریق مشاهده و تجربه مستقیم و حسی. شناخت فلسفی، عبارت است از معرفت به اشیا از طریق برهین عقلی و استدلالی. شناخت عرفانی، عبارت است از «آگاهی» به جهان از طریق شهود درونی و علم حضوری. طبق این تقسیم بندی، هر دین و یا مکتبی، به یکی از این سه شیوه متکی و مستند است و دست کم به یکی از آنها اهمیت بیشتری می‌دهد.

در میان پیروان ادیان نیز کسانی، با توجه به تخصص و یا علم و اطلاع خاص و یا گرایشهای روانی و یا اجتماعی ویژه، یکی از این شیوه‌ها را به عنوان نظریه درست معرفت و مورد تأیید و تأکید دین خود پذیرفته و بر آن اصرار ورزیده و حتی نظریات دیگران را تخطئه کرده‌اند. مثلاً در اسلام و مسیحیت عالمان علوم تجربی (به ویژه در دوران معاصر) معمولاً تجربه و مشاهده حسی را

نیز وان درلیو، و از همه بیشتر میرچا الیاده صاحب آثار دین پژوهی عدیده و سر ویراستار دایرةالمعارف دینی از این روش استفاده کرده‌اند. و دایرةالمعارف دینی نامبرده که اثر کلان و ۱۶ جلدی است کلاً و عمدتاً با این روش نوشته شده است.

سؤال: آیا خود دین، روش شناسی ویژه‌ای برای بررسی پدیده‌های اجتماعی و تاریخی در زمینه‌های انسانی ارائه می‌کند؟

دین به طور کلی یک سلوک و رفتار بزرگ مادام‌العمری است و خود یک روش - نگرش است. اگر به ریشه «مذهب» توجه کنیم می‌بینیم که از ماده «ذهاب» یعنی رفتن در رفتار است. روش - نگرش دینی، زیستی و تجربه کردنی است و چنان که اشاره شد معرفتی که در آن هست از نوع درجه اول است و معرفت به چیزی است (مبدأ و معاد و غیب و قدس) نه معرفت درباره چیزی. به

• یک شیوه یا مکتب جدید در مطالعه ادیان یا دین پژوهی، روش پدیدار شناسانه است که بیشتر در قرن بیستم رشد کرده است و نحوه پژوهش آن شبیه به فلسفه دین است.

تعبیر دیگر اگر هم دین یک روش باشد (متد)، یک روش شناسی (متدولوژی) نیست. دین نگاه تازه‌ای به جهان (از جمله انسان و اخلاق و ارزشها) می‌طلبد و برای آنکه انسان دچار عادت نشود و غبار غفلت او را

فرانگیرد، شعارها یا شیوه‌های ضد عادت و غفلت زدا، و عبرت انگیز دارد. دین از ما می‌خواهد در ساده‌ترین پدیده‌های کهن، با دیدی نو بنگریم. از اینکه دانه را ما در خاک می‌کنیم و سپس رشد می‌کند، نباید خود را فعال مطلق و مایشاء بنگاریم. باید بیندیشیم این چه ساختاری است که دانه دارد که بدین گونه با آب و خاک می‌آمیزد و تکثیر می‌یابد. پس زارع حقیقی (چنان که قرآن می‌فرماید) خداوند است. یا باز طبق یک مثال قرآنی دیگر، ما از اینکه کشتیهای کوه پیکر اقیانوس پیمان درست می‌کنیم نباید غزه شویم، اعتبار نهایی این امر به خداوند باز می‌گردد که درو را قابل دربانوردی و بیمایش پذیر و ما را کشتی ساز آفریده است و قس علی‌هذا آری، این گونه بارقه افکنیها در دین هست گسترش دادن این اشارتها می‌تواند نگرش به تبع آن روش تازه‌ای در جهان شناسی پدیدار پژوهی به بار آورد.

روش دینی و مقبول دانسته و از آن به نام دین دفاع کرده و می‌کنند. فیلسوفان و متکلمان (البته هر کدام به نوعی و در حوزه‌ای)، عمدتاً راه شناخت را عقلی و استدلالی دانسته و از آن شیوه به نام دین حمایت و جانبداری کرده‌اند و کوشیده‌اند با بهره‌گیری از این روش عقلانی، خدا، جهان، انسان، جامعه و تاریخ و اخلاق را تفسیر و تبیین کنند. عارفان غالباً راه شناخت را قلبی و درونی و شهودی دانسته‌اند و طرق علمی و یا فلسفی را سخت ناتوان و یا غلط شمرده‌اند. اینان معتقدند که از طریق عشق عرفانی و یا عبادت و تزکیه باطنی می‌توان به کشف و شناخت حقایق عالم نایل آمد. در واقع، این برمی‌گردد به «معرفت شناسی» هر دین و این که چه کسی با چه مفروضات و گرایش و یا انگیزه‌ای این معرفت شناسی را استخراج و تدوین می‌کند.

اما شیوه شناخت در اسلام و قرآن چگونه است؟ علمی است؟ فلسفی است؟ عرفانی است؟ آیا اصولاً در این باب شیوه خاصی وجود دارد؟ شاید در ادیان دیگر (از جمله یهودیت و مسیحیت کنونی) شیوه شناخت مشخص و روشن و متمایزی وجود نداشته باشد، اما در اسلام چنین به نظر می‌رسد که شیوه روشنی در معرفت به عالم و آدم دیده می‌شود. این شیوه را می‌توانیم یک عنوان کلی و فلسفی «شناخت توحیدی» بگذاریم. این شیوه یک روش جامعی است که هر سه نوع شیوه یاد شده را در طول هم می‌پذیرد و از هر کدام در مرحله‌ای از شناخت، یاری می‌گیرد. طبق این متد توحیدی و جامع، شناخت از حس، مشاهده و تجربه مستقیم و بی‌واسطه آغاز می‌شود؛ اما در همین حد نمی‌ماند؛ به استنباطات عقلی و نظریه سازی فلسفی و تجرید ارتقا پیدا می‌کند و سرانجام به کشف و شهود و به قول اقبال لاهوری به «تجربه باطنی» می‌رسد. و با این معرفت متعال و برتر، شناخت آدمی نسبت به ظواهر و بواطن اشیا و حقایق و «وجود» کامل می‌گردد. منظور از «پایان» در اینجا پایان شیوه‌ها است، نه پایان معرفت که بی

پایان است و پیوسته از سطح به عمق می‌رود.

بی‌گمان جامعترین و معتبرترین سند دین اسلام «قرآن» است. درست است که در قرآن (به دلایلی) موضوعات و مطالب به صورت طبقه بندی معمول نیامده است، اما با شرایطی (که اکنون مجال طرح آن شرایط نیست) می‌توان شیوه شناخت قرآنی را استخراج کرد و به عنوان یک معرفت شناسی درون دینی از آن دفاع کرد. در قرآن از یک سو صریحاً اعلام می‌شود که آدمی پیش از تولد چیزی نمی‌دانسته است، و از سوی دیگر، پدیده‌های خارج از ذهن را قابل شناختن می‌داند (ولو نسبی). چرا که اگر جهان قابل شناختن نبود، هرگز قرآن به تفکر و تأمل در آن دعوت نمی‌کرد و صریحاً از فهم و درک و معرفت جهان سخن نمی‌گفت. در قرآن همواره از شش واژه کلیدی علم، فقه، فکر، عقل، معرفت و بصیرت در ارتباط با شناخت جهان استفاده می‌شود. نخستین گام این شناخت «حس» و «مشاهده» است و لذا قرآن از کلمه «تری» و «انظروا» استفاده می‌کند. «رؤیت» به معنای دید حسی و تجربی است و «نظر» و «بصیرت» به معنای دیدن با دقت و تأمل است. متعلق این مشاهده و رؤیت و نظر چیست؟ در قرآن این متعلقها به روشنی گفته شده است که عبارت است از محسوسات طبیعی و عینی که در پیرامون آدمیان همواره فراوان یافت می‌شوند. یعنی سنگ، چوب، گیاه، درخت، حیوان، آب، کوه، دشت، آسمان، زمین، خود انسان و ... قرآن پیوسته دعوت می‌کند که در همین پدیده‌های قابل دید و مطالعه، بیندیشید و در آنها تعقل و تفکر کنید. مثلاً در سُور بنگرید که چگونه خلق شد، در کوهها بنگرید که چگونه استوار شدند، در زمین نگاه کنید که چگونه گسترده شد، و در آسمان بنگرید که چگونه برافراشته شد، حتی در «پشه»^۱ بنگرید و ... قرآن سفارش می‌کند که در زمین بگردید تا به بینید که خلقت چگونه آغاز شد.^۲ قرآن تمامی پدیده‌ها را «آیه» می‌داند. لذا می‌توان شناخت قرآنی را «شناخت آیه‌ای» نامید. در

● با توجه به این واقعیت است که خدای ادیان فقط از طریق علم کلام رسمی ادیان قابل شناختن نیست، کلام و متکلمین از یک سو حداکثر وجود خدا را به لحاظ نظری ثابت می‌کنند و نه بیشتر؛ از سوی دیگر، همان خدای به اصطلاح اثبات شده عقلی، لزوماً خدای همان متکلم هم نیست.

● نگاه نقادانه به تاریخ دین، هم دین را از اتهامها مبرا می‌سازد و هر روز چهره او را تابناکتر و زلالتر نشان می‌دهد و هم دینداران را پویا و آگاه و مؤمن و استوار در دین نگاه می‌دارد.

● با الهام از فلسفه اقبال می‌توان گفت که روش شناخت قرآن، همان روش مشاهده و تجربه است، اما دلیلی ندارد که مشاهده را به حس و ظاهر محدود کنیم.



این شیوه شناخت از «عین» آغاز می‌شود و آنگاه به «ذهن» می‌رسد. اما نکته مهم آن است که قرآن به دلیل این که «وجود» و «موجود» را در عین و عالم محسوس خلاصه نمی‌کند، به شناخت فلسفی و استدلالی و نظری هم دعوت می‌کند و در نهایت به شهود باطنی نیز فرا می‌خواند. چرا که از یک طرف وجود در عالم محسوس منحصر نیست، و از طرف دیگر، شناخت عالم ماورای ماده و یا متکاملتر از ماده، با ابزار حس و مشاهده حسی ممکن نیست. قرآن عالم را به «عالم شهود» = محسوس | و «عالم نیست» = نامحسوس | تقسیم می‌کند. البته باید توجه داشت که این تقسیم‌بندی اعتباری است و فقط در ارتباط با انسان چنین است، و گرنه به واقع و در منظر خداوند جهان یکسر شهود است. بدیهی است که عالم حس را می‌توان با ابزار حسی و تجربی شناخت و آن در سطح، اما بواطن عالم و به تعبیر قرآن «غیب جهان» و یا «جهان غیب» را نمی‌توان با چشم سر و در آزمایشگاه شناخت. از نظر قرآن عالیترین نوع معرفت، معرفت عرفان و شهودی و علم حضوری است که قرآن ابزار آن را «فؤاد» و یا «قلب» می‌داند. هر چند که این مرحله از معرفت هم از آنجا که انسانی است، نسبی است، اما پیوسته آدمی را از تنگنای عالم محسوس فراتر برده و عرصه‌های برتر غیب را به شهود و حس بدل می‌کند و آدمی را به خدا نزدیکتر می‌سازد. منتها، همان گونه که علم و فلسفه ابزار خاص خود را می‌طلبند،

معرفت عرفانی نیز، ابزار ویژه خود را نیاز دارد که لاجرم نمی‌تواند از جنس ماده و یا تعقل و استدلال محض عقلانی باشد. با این که این سه نوع معرفت حوزه‌های کارکرد متفاوتی دارند، اما نه تنها از هم جدا و در عرض هم نیستند، بلکه یکی و در طول هم قرار دارند. یعنی مراحل تکاملی یک روند و حتی یک شیوه می‌باشند. با الهام از فلسفه اقبال می‌توان گفت که روش شناخت قرآن، همان روش مشاهده و تجربه است، اما دلیلی ندارد که مشاهده را به حس و ظاهر محدود کنیم. در واقع، آدمی با دو نوع تجربه و مشاهده مواجه است: «تجربه ظاهری» و «تجربه باطنی». چرا که تمامی پدیده‌های طبیعی در ارتباط با انسان ظاهری دارند و باطنی، ولی هر پدیده‌ای واقعیت یگانه است. تجربه از ظاهر آغاز می‌شود و در نهایت به باطنها (آن هم نه یک باطن بلکه باطنها) می‌رسد و از درون به لایه‌های درونی‌تر حیات راه می‌یابد. طبق این تفسیر، هیچ چیز غیر قابل مشاهده و تجربه نداریم. خدا نیز تجربه شدنی است. اما شناخت خدا، طبق دعوت قرآن، از مشاهده ظاهری و طبیعی (عالم خلق) آغاز می‌شود و آنگاه به مشاهده درونی و باطنی (عالم امر) می‌رسد و در آن زمان است که آدمی «خدا را می‌یابد» و در درونش حس می‌کند و دیگر حاجبی در میان نیست.

این است که این شیوه شناخت را از یک سو «شناخت جامع» می‌دانیم، و از سوی دیگر، «شناخت توحیدی» می‌گوییم.

جامعیتش به خاطر جمع سه نوع شناخت علمی، فلسفی و عرفانی است (که به ناخود بینشان تقابل افکنده شده است)، و توحیدی بودنش نیز به خاطر آن است که جهان و عالم را بدون این که به طبیعت و ماورای طبیعت و یا ماده و معنا... تقسیم کند. حقیقتی واحد و یگانه و یکپارچه می‌بیند.

این جامع‌نگری و توحیدی اندیشی در جریان تفکر نوگرایی اسلامی معاصر احیا شده و در واقع بازگشتی به تفکر اصیل قرآنی و روش شناخت بی‌پیرایه و درست صدر اسلام صورت گرفته است. این تفکر به وسیله متفکرانی چون اقبال (۱۲۸۹-۱۳۵۷ ق) و دکتر شریعتی (۱۳۱۲-۱۳۵۶ ش) و تاجحدودی طالقانی (متوفی ۱۳۵۸ ش) پرورده شد. از این رو یونانی مابئی و فلسفه و منطق و در واقع جهان بینی و یا متد و مبانی شناخت یونانی، کم و بیش مورد انتقاد این متفکران قرار گرفت. چرا که به قول اقبال، فلسفه یونانی، تفکر تجربه‌گرای قرآنی مسلمانان را دچار تاریکی کرد.^۵

البته باید یادآوری کرد، هر چند که تفکر تجربه‌گرای توحیدی، تفکر و روش شناخت یک بعدی کهن یونانی را که امروز به صورت سنت و یا معارف اسلامی در آمده نفی و یا نقد می‌کند، اما بدیهی است که با روش یک بعدی پوزیتیویستی نیز سازگار نیست. زیرا، درست است که روش توحیدی و قرآنی به لحاظ تجربه و استقرارگرای، با روش علمی نوین نزدیک است و حتی می‌توان گفت همان است، اما به دلیل اهمیت دادن به عرفان و

• از نظر قرآن عالیترین نوع معرفت، معرفت عرفان و شهودی و علم حضوری است که قرآن ابزار آن را «فؤاد» و یا «قلب» می‌داند. هر چند که این مرحله از معرفت هم از آنجا که انسانی است، نسبی است، اما پیوسته آدمی را از تنگنای عالم محسوس فراتر برده و عرصه‌های برتر غیب را به شهود و حس بدل می‌کند و آدمی را به خدا نزدیکتر می‌سازد. منتها، همان گونه که علم و فلسفه ابزار خاص خود را می‌طلبند، معرفت عرفانی نیز، ابزار ویژه خود را نیاز دارد که لاجرم نمی‌تواند از جنس ماده و یا تعقل و استدلال محض عقلانی باشد.

معرفت و تجربه باطنی و تزکیه درونی و در واقع تفسیر معنوی جهان، کاملاً راهش را از علم گرای و علم پرستی جدید و مدرن جدا می‌کند.^۱

ب- روش شناخت دین چیست؟

چنان که پیش از این گفتیم، از دو منظر می‌توان به دین نگاه کرد. یکی از بیرون، به عنوان یک جامعه‌شناس و یا مورخ و یا معرفت شناس، و دیگر، از درون، به عنوان یک دیندار.

اکنون جای پرداختن به اهمیت این دو نگاه نیست، اما به اشاره می‌گویم که هیچ دینداری از نگاه کردن دوگانه از دو منظر به دین بی‌نیاز نیست، چرا که این دو نگاه مکمل هم و به نوعی مفسر یکدیگرند. البته همین ضرورت دونگری برای شخص جامعه‌شناس و معرفت شناس نیز وجود دارد. زیرا، تاریخ دین را، که همان عملکرد اجتماعی و نقش تاریخی دین است، می‌توان با دید علمی و جامعه شناسی محض توضیح داد و با ضوابط غیر دینی آن را به نقد و داوری کشاند، اما بی‌گمان احکام و ارزشها و اصولاً معنا و مفهوم دینداری و یا تفسیر نهادها و ایمان را نمی‌توان از بیرون دید و یا درست فهم و تفسیر کرد. چگونه یک جامعه‌شناس قادر است ایمان و حتی معنا و مفهوم خدا، نیایش، ایثار، آداب و سنن دینی دینداران را صرفاً از منظر بیرونی و علمی بفهمد و از اسرار و حتی نقش آن در درون و روان دین باوران آگاه شود؟ اگر

جامعه‌شناس دیندار هم بود، قطعاً همدلانه با تاریخ دین و دین باوران برخورد می‌کند و این امتیاز او را از سطحی نگری و جزم گرایی و یا عناد و دشمنی جاهلانه با دینداران در امان نگه می‌دارد. در مقابل، اگر دیندار نیز تاریخ دین را مرور کند و سیر افکار و عقاید و سنن خود را در آینه تاریخ بنگرد، به آگاهیهای عمیق و درستی می‌رسد و لذا از سطحی نگری و جزمیت و قشریت و تحجر بیرون می‌آید و خرافه‌ها را از چهره دین تاریخی خود می‌زداید. نگاه نقادانه به تاریخ دین، هم دین را از اتهامها (در صورتی که واقعاً دینی از هر اتهامی مبرا باشد) مبرا می‌سازد و هر روز چهره او را تابناکتر و زلالتر نشان می‌دهد و هم او را پویا و آگاه و مؤمن و استوار در دین نگاه می‌دارد.

اما روش شناخت ادیان متفاوت است و از طرق گوناگون می‌توان پدیده دین را فهم کرد و به درون آن راه یافت. روش معمول این است که بسیاری (به ویژه دینداران و عالمان و محققان دین شناس)، به کتب مقدس و پس از آن کتابهای کلامی و تا حدودی آثار تاریخی مرتبط با هر دین مراجعه می‌کنند و به استناد مطالب مندرج در آن منابع، عقاید و آرای را مدلل و به زعم خود ثابت می‌نمایند و معمولاً هدف اصلی نیز اقناع مخاطبان (اعم از موافق و یا مخالف) است. آثار کلامی تمامی ادیان (از جمله اسلام، مسیحیت، یهودیت)، به خوبی گواه این مدعا است. در این شیوه، هم حقانیت هر دین برای محقق آن دین مفروض

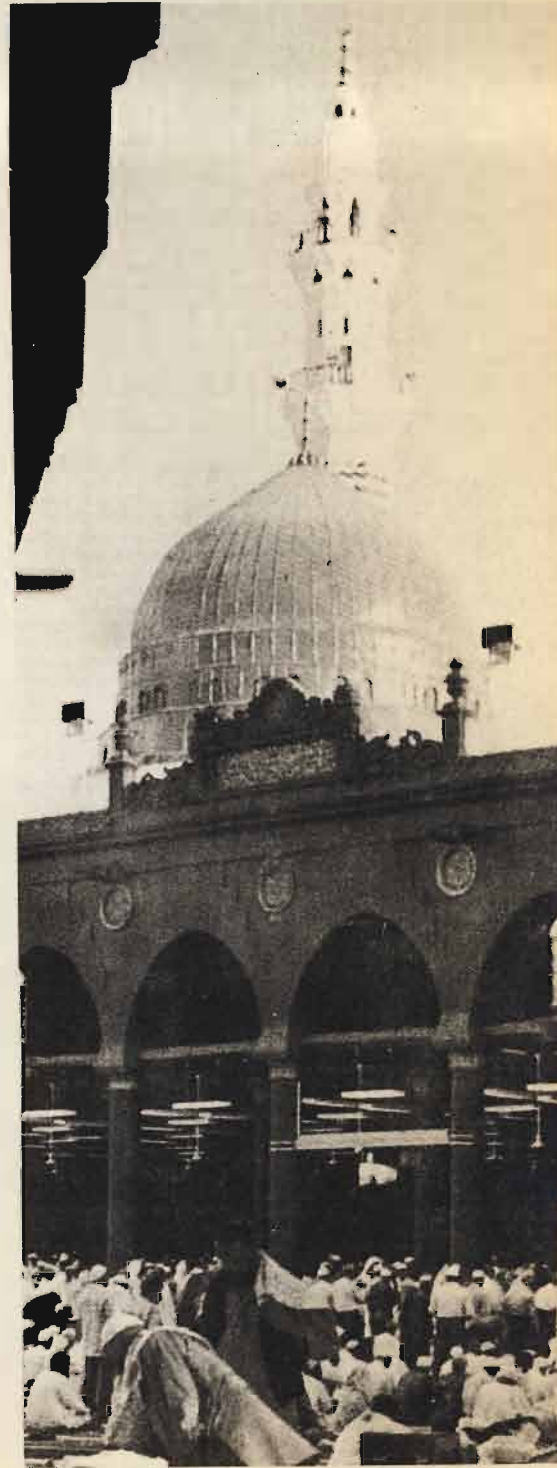
و مسلم گرفته شده و هم کتب مقدس و دیگر کتب اعتقادی و کلامی تألیف شده به وسیله پیشوایان دینی علی‌الاصول صحیح و قابل استناد فرض شده است. مثلاً یک محقق و متکلم مسیحی یا یهودی و یا مسلمان، با استناد به منابع و متون دینی به جا مانده از روزگاران گذشته، احتمالاً با افزودن تحلیل و شناخت تازه‌تر، به بازگویی و اثبات همان آرا و عقایدی می‌رسد که از قرنهای پیش برای پیروان آن دین قطعی و مسلم بوده است. این است که کمتر محقق می‌توان پیدا کرد که پس از تحقق و تفحص به نتایجی خلاف مفروضات پیشین خود رسیده باشد.

با توجه به این واقعیت، به وضوح در می‌یابیم که این شیوه عملاً غلط و دست کم ناکافی و ناقص است. لذا باید راه درست‌تر و جامع‌تر و مفیدتری برای شناخت ادیان پیدا کرد.

به نظر می‌رسد که از راههای زیر بتوان به شناخت ادیان پرداخت:

۱- تدوین معرفت شناسی دینی

با این که در طول تاریخ، بالاخره نوعی معرفت شناسی برای شناخت هر دینی پدید آمده و اکنون از همان روشها استفاده می‌شود، ولی اکنون لازم است که در تمامی این شیوه‌های عام و خاص تجدید نظر شود و معرفت شناسی نوین تنظیم و تدوین گردد. در مورد اسلام باید گفت که یکی از اشکالات مهم و عمده آن است که معرفت شناسی جامع توحیدی قرآنی تجزیه شده و در حوزه‌های مختلف علوم و معارف دینی بدون



ارتباط با هم و حتی در پاره‌ای موارد مغایر هم تدوین شده است. مثلاً فقیهان متد و روش اصول را به مثابه یک دستگاه معرفتی ویژه برای فقه و اجتهاد و استنباط احکام فرعیه شرعیه تأسیس کرده‌اند و از مبانی و قواعد آن در اجتهاد بهره می‌گیرند. فیلسوفان نیز منطق را به عنوان متد استنباط‌های فلسفی به کار می‌گیرند. در کلام و تفسیر و معارف دیگر نیز همین‌طور است. اما این متدها اولاً، علی‌القاعده، ربطی به هم ندارند (مگر در پاره‌ای از مسایل مانند تأثیر منطق بر اصول و تاحدودی بر کلام)، ثانیاً متناسب با جهان‌بینی و دانش محدود سده اول تا هفتم هجری سازمان یافته‌اند، ثالثاً، روش قرآنی و توحیدی به تدریج فراموش شده و متد یونانی و ایرانی و ... چیره شده و در نتیجه راه نفوذ شرک آلود و ضد توحیدی را در درون پیکر جهان‌بینی و ایدئولوژی دینی فراهم آورده است. بدیهی است که هر یک از روش‌های یاد شده یک بعدی و ناقص است و لذا عوارض نامطلوب و تناقض آمیز در تمامی حوزه‌های علوم و معارف دینی ما برجای نهاده است.

اما امروز برعهده روشنفکران دیندار و عالمان روشنفکر و آگاه است که با توجه به سیر و تجربه تفکر در جهان اسلام (و حتی غیر اسلام) و با تجزیه و تحلیل و نقد متدها و علوم و معارف اسلامی گذشته و حال و با استفاده از روش‌شناسی‌های عصر و جهان‌نگری زمان و با الهام از آخرین نظریه‌های معرفت‌شناسانه بشری، یک دستگاه معرفت‌شناسی جامع و کارآمد و منسجم تدوین و تأسیس کنند. دستگاهی که فراتر از متدهای ویژه هر یک از علوم باشد. نیز، ضمن استفاده از متد قرآنی (به عنوان نگاه از درون)، از تجارب انسانی و آخرین

آرای فیلسوفان علم و معرفت‌شناسان (به عنوان نگاه از بیرون) بهره گیرند.

به هر حال شناخت اسلام در حال حاضر، به یک معرفت‌شناسی هماهنگ و کل‌گرا (به گونه‌ای که بشود همه ابعاد دین و جوهر یگانه دیانت را تفسیر کند) نیاز دارد. اگر چنین کاری سترک صورت گیرد، آنگاه می‌توانیم به بازسازی اندیشه اسلامی اقدام کنیم و به قول اقبال در کل دستگاه مسلمانی تجدید نماییم.^۷

۲- تحلیل و شناخت تاریخ دین

روزگاری بود که متفکرانی چون ابن خلدون (۷۳۲ - ۸۰۸ ق) در «مقدمه» معروف خود (مقدمه کتاب تاریخ العبر...) و ابن ازرق اندلسی (۸۳۲ - ۸۹۶ ق) در کتاب «بدائع السلک...»، با الهام از درون‌نگری قرآنی و برون‌نگری علمی تجارب بشری، به تحلیل و شناخت تاریخ و جامعه و اکتشاف قانونمندیهای جوامع و تحولات تاریخی آدمی می‌پرداختند و نوعی جامعه‌شناسی دینی و یا فلسفه تاریخ دینی پی افکنده و با کمال بخشیدند. اما امروز این نگرش تاریخی و قرآنی، تقریباً یکسره در میان مسلمانان فراموش شده است.

امروز لازم است، با استفاده از ضوابط استوار و متقن قرآنی و علمی (که در دستگاه معرفت‌شناسی روشن شده‌اند)، دین، به مثابه یک پدیده اجتماعی و تاریخی، مورد تحلیل قرار گیرد و تحولات و حوادث مهم آن، جامعه‌شناسانه، به نقد و بررسی گذاشته شود. این کار، یکی از راه‌ها و یکی از متدهای بسیار مهم و روشنگر «حقیقت» و «واقعیت» ادیان است. مثلاً با استفاده از این روش می‌توان دانست که پیامبران چه کسانی بودند، خاستگاه طبقاتی و اجتماعی‌شان کجا بود، شعارها و دعوتها و جهتگیریهایشان

• یونانی مآبی و فلسفه و منطق و در واقع جهان بینی و یا متد و مبانی شناخت یونانی، از این رو کم و بیش مورد انتقاد متفکرانی چون اقبال و شریعتی و تا حدودی طالقانی قرار گرفت که به قول اقبال، فلسفه یونانی، تفکر تجربه گرای قرآنی مسلمانان را دچار تاریکی کرد.

کدامین بودند، موافقین و مخالفین آنان چه کسانی و چه گروه‌هایی بودند و چه انگیزه‌هایی داشتند، اثراتی که دعوت و آیین پیامبران در عصر خودشان بر جای نهاد کدامین بود، پس از درگذشت پیامبران چه حوادثی روی داد و ...

چنان که گفته شد، تاریخ دین جدای از دین نیست، اما بی‌تردید، هر چیزی که در تاریخ روی داده است، نمی‌تواند منسوب به دین باشد. دین، مانند هر پدیده اجتماعی دیگر، با جوهر و ماهیت و رسالت و هدف کم و بیش روشنی پدید آمده و سپس در بستر جوامع و افکار و عقاید و فرهنگها و آداب و سنن تاریخی اقوام مختلف و متضاد قرار گرفته و طبعاً مسیری طی کرده است که هم با فرهنگهای دیگر عجین شده و هم به دلایل بسیار در برخی از زمینه‌ها از روح و جوهر اصلی خود فاصله گرفته و چه بسا نقشی مغایر با نقش حقیقی و نخستین خود یافته است. جامعه شناسی دین، این حقایق را روشن می‌کند و «حقیقت» (آنچه که باید می‌بود) و «واقعیت» (آنچه که هست) دین را از هم باز می‌نماید. این شیوه، شیوه‌ای است بسیار مؤثر و کارساز و مفید برای شناخت ادیان. در این زمینه، کار دکتر شریعتی کاری است الگو، اما آغاز

۳- شناخت خدای ادیان

یکی از راههای شناخت ادیان، شناخت خدای ادیان است. بدیهی است که «خدا» محور بنیاد نخستین و مهم تمامی ادیان است. اما این نیز روشن است که خدا از منظرهای مختلف نگریسته و تفسیر می‌شود. البته خدا حقیقی یگانه است، ولی ظرفیتهای و اطلاعات و شیوه‌های شناخت و ... سبب می‌شوند آدمیان یا خدا را متفاوت و حتی متناقض به بینند و بفهمند و یا دست کم در مراتب

مختلف خدا را درک و قبول کنند. با توجه به این واقعیت است که خدای ادیان فقط از طریق علم کلام رسمی ادیان قابل شناختن نیست، کلام و متکلمین از یک سو حداکثر وجود خدا را به لحاظ نظری ثابت می‌کند و نه بیشتر، از سوی دیگر، همان خدای به اصطلاح اثبات شده عقلی، لزوماً خدای همان متکلم هم نیست. از این رو، برای شناخت خدای ادیان، باید از علوم و معارف مختلفی چون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه تاریخ، اسطوره، تحلیل طبقاتی و اقتصادی و سیاسی جوامع دینی یاری گرفت. چرا که غالباً (به ویژه در ادیان ابتدائی و شرک) خدای آسمان پیش از هر چیز خدای انسانی و یا زمینی است. حتی در ادیان ابراهیمی و توحیدی نیز کم و بیش این خصوصیت راه یافته است. اگر مقایسه‌ای بین خدای تورات، خدای انجیل و خدای قرآن صورت گیرد، تفاوتها آشکار خواهد شد. این که خدای یهودیان «خدای اسرائیل» است و خدای مسیحیان «خدای پدر» و خدای قرآن «خدای ناس» توصیف شده است، اوصاف زمینی خدا در سه دین توحیدی مشخص است. حتی در میان مسلمانان نیز خدای «ابوذر» با خدای «عثمان» متفاوت است. اگر غیر از این است، چرا پیامبر و ابوذر خدای خود را «خدای مستضعفین» می‌نامند؟

۴- شناخت مؤسس ادیان

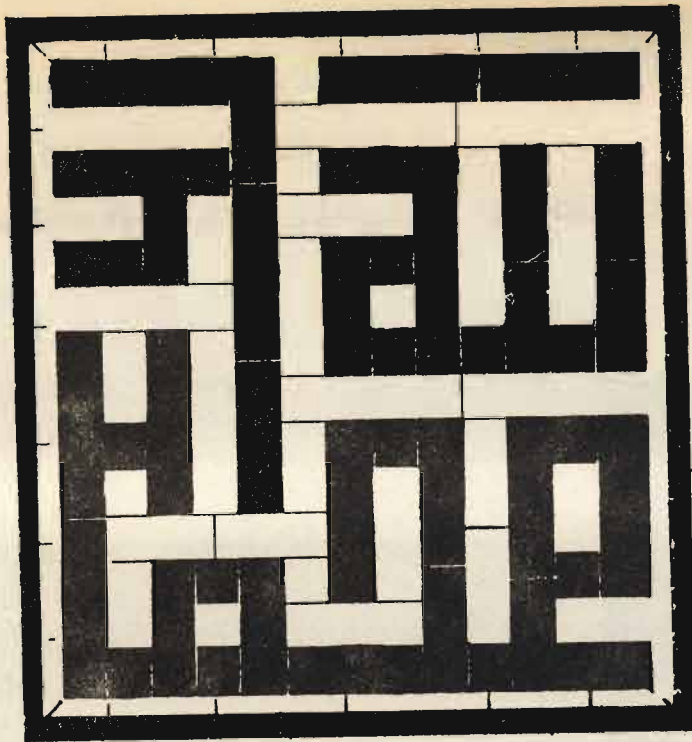
به یک معنا، بنیانگذار هر دین، سمبل و عصاره و نماد کامل آن دین است. چرا که به هر حال بیش از هر کس و هر چیز، شخصیت، تفکر، آرا و اعمال اوست که دین منسوب به او را شکل و قوام می‌بخشد. این است که هر پیامبری در آئینه دین خود تجلی و ظهور می‌یابد و در عین حال، دین او نیز

مظهر شخصیت و افکار و کردار اوست. لذا، شناخت بر پیغمبر، به معنای شناخت دین او هم هست. مثلاً مطالعه در تیپ فکری و اجتماعی ر خاستگاه طبقاتی، زندگی، دوستان و دشمنان، موافقان و مخالفان دعوت، شیوه دعوت، اخلاق و سلوک فردی و خانوادگی و اجتماعی و سیاسی و ... کسانی چون ابراهیم، عیسی، موسی و محمد، می‌توان تا حدود زیادی جوهر و حقیقت ادیانی که امروز به نام آنان است، بنمایاند. این شناخت می‌تواند با استفاده از منابع معتبر دینی و یا غیر دینی حاصل آید.

۵- شناخت متون اولیه و کتب مقدس ادیان

چنان که می‌دانیم، هر دینی «کتاب مقدس»ی دارد که اصلیتترین متن آن دین است. در این کتب، مهمترین اصول اعتقادی و احکام اخلاقی و عبادی و گاه اجتماعی و حقوقی و یا سیاسی و اقتصادی آمده است. فهم و درک درست و علمی و منصفانه این اصول و احکام قطعی و مستند، کمک فراوانی به فهم حقیقت ادیان می‌کند.

اما نکته مهم آن است که یک سلسله مسایل و مشکلاتی بر سر راه استفاده از این منابع و متون مقدس وجود دارد که تا به روشنی حل نشوند، استناد به آنها چندان آسان نخواهد بود. مثلاً باید روشن شود که این متون چگونه متونی هستند، آیا واقعاً همین‌گونه که اکنون هستند، بر پیامبران وحی شده‌اند؟ و اگر وحی هستند، آیا فقط معانی و مفاهیم بر پیامبران وحی شده‌اند و یا الفاظ و کلمات نیز وحی‌اند؟ آیا این متون علمی‌اند یا فلسفی و یا ادبی؟ آیا در متون وحیانی و یا در سخنان پیامبران تمثیل و اشاره و استعاره و مجاز نیز وجود دارد؟ آیا ظواهر آیات حجت است و یا تفسیر و تأویل جایز است؟ و ... بدیهی است هر پاسخی که به این



پرسشها بدهیم، نوع برخورد ما با دین و احکام و تکالیف و یا نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی مشخص خواهد شد.

تمامی این سئوالات درباره قرآن نیز مطرح هستند. خوشبختانه ما در میان پیروان ادیان از این امتیاز برخورداریم که کتاب مقدس ما در عصر نزول وحی با نظارت پیامبر و به وسیله کاتبان مورد اعتماد وحی مکتوب و مدون شده و به شهادت تاریخ از تحریف (به کم و یا زیاد) مصون مانده است. اما در عین حال این که قرآن چگونه متنی است و چگونه می‌توانیم از آن استفاده کنیم و نقش آن در مجموعه معارف دینی ما چه اندازه و چگونه است، از مهمترین سئوالاتی است که باید حتماً بدان پرداخت.

ما در کنار قرآن، پدیده دیگری داریم به نام «سنت» که عبارت است از گفتار، رفتار و تقریر پیامبر و یا امامان دوازده‌گانه در تفکر شیعیان. می‌دانیم که سخنان پیامبر به وسیله خدا نوشته نشده و حتی در آن عصر تدوین هم نشده است. این سخنان و یا اعمال و تقریر آن حضرت پس از درگذشت وی تا اواخر سده دوم به صورت شفاهی و سینه به سینه نقل شده و سپس به طور نهایی در سده سوم و و چهارم مکتوب و مدون شده است. از این رو باید روشن شود که اعتبار این

منابع حدیثی تا چه اندازه است و چگونه می‌توان از صحت آنها اطمینان حاصل کرد.

به هر حال، شناخت قرآن و حدیث، و به ویژه تعیین نوع رابطه قرآن و حدیث و نیز تعیین نقش و جایگاه عقل، اجماع، قیاس، استحسان، استصلاح و ... در شناخت اسلام نقش کلیدی و اساسی دارد.

۶- شناخت دست پرورده‌های مکتب

گویند که هر درختی را از «میوه» اش می‌شناسد. این مثل درباره ادیان نیز صادق است. دین یک امر انتزاعی و مجرد نیست، یک پدیده اجتماعی و تاریخی و انسانی است و لذا کارکرد تاریخی داشته و دارد. یکی از این کارکردها، تربیت کسانی است که طبق ضوابط، اهداف و استانداردهای مکتب، نمونه‌های برجسته و ایده‌آل آن مکتب شمرده می‌شوند. بی‌گمان شناخت درست این دست پرورده‌های عالی، به شناخت خود مکتب کمک زیادی می‌کند. مثلاً شناخت برخی از اصحاب پیامبر اسلام، کسانی که صلاحیت و نمونه بودن آنان مورد اتفاق تمامی فرق اسلامی است، مانند خدیجه، علی، فاطمه، بلال، سلمان، ابوذر، عمار و ... به ما این امکان را می‌دهد که به شناخت مکتب فکری و عقیدتی و تربیتی آنان (=اسلام) نزدیک شویم. چرا که هیچ تردید نیست، بدون

اسلام، به عرصه آمدن قهرمانان عالی یاد شده ممکن نبود. این انسانهای شایسته و نمونه چون آیینه‌ای هستند که چهره اسلام به روشنی در خود می‌نمایانند.^{۱۱}

پاورقیها:

۱- سوره نحل / ۷۸

۲- سوره غاشیه / ۱۷- ۲۰

۳- سوره بقره / ۲۶

۴- سوره عنکبوت / ۲۰

۵- احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد اکرام، ۷-۶

۶- در این مورد مطالعه کتاب «احیای فکر دین» اقبال و «اسلام شناسی» دکتر شریعتی (مجموعه آثار ۱۶ تا ۱۹) مفید خواهد بود.

۷- احیای فکر دینی، ۱۲

۸- در مورد ابن ازرق و کتاب مهم او بنگرید به «دایرةالمعارف بزرگ اسلامی» جلد سوم.

۹- تاریخ طبری، ۲/ ۳۴۵

۱۰- لازم به یادآوری است که چهار مورد از موارد شش‌گانه در این بخش به وسیله دکتر شریعتی پیشنهاد شده‌اند. بنگرید به م. آ. ۲۸ «روش شناخت اسلام».